



نقش آموزه‌های فلسفه صدرایی در فرایند تربیت و یادگیری

سخنرانی دکتر جمیله علم‌الهدی
در سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
تهیه و تدوین: رمضانعلی ابراهیم‌زاده گرچی

را با حضاران در میان گذاشت. ایشان ضمن ارائه گزارشی از فعالیت‌های خود، محور اصلی بحث را به تبیین «سکولاریسم» به ویژه در حوزه تعلیم و تربیت، اختصاص داد و به برخی از اشتراک‌های علم و دین نیز گریز زد و در همین حال، به تفاوت آن‌ها از جمله در جهان‌بینی پرداخت و استعاره‌های مطرح در علم و دین - ماشین و انسان - را تبیین کرد. دکتر علم‌الهدی با اتکا به فلسفه حکمت متعالیه صدرایی، بر این باور است که فلسفه مزبور می‌تواند با مبنای اصالت وجود، جایگزین فلسفه‌های دیگری شود که کلاً اصالت ماهیتی‌اند؛ از جمله فلسفه تعلیم و تربیت. وی برای اثبات مدعای خود دلایلی می‌آورد. به متن این گفتار توجه بفرمایید:

بسم‌الله الرحمن الرحیم. ابتدا گزارشی خدمت شما ارائه کنم. از سال ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۵ به مدت ۵ سال، عضو کمیسیون «شورای عالی انقلاب فرهنگی» بودم. آنجا به کمک ۸۰ نفر از استادان دانشگاه و دانشجویان دوره دکتری روی موضوع رشد انسان در فضای تعلیم و تربیت اسلامی کار کردیم که مبتنی بر حکمت متعالیه صدرایی همراه با تأملات قرآنی بود.

اکنون کتاب «نظریه اسلامی رشد» مراحل پایانی چاپ را طی می‌کند و تا یک ماه آینده وارد بازار کتاب می‌شود. ویرایش این کتاب حدود دو سال زمان برد. تحقیقی که بدان اشاره کردم، در فصل پنجم کتاب آمده است. اما در فصل چهارم کتاب که به حدود ۲۰۰۰ صفحه می‌رسد، تمام نظریه‌های روان‌شناسی در زمینه رشد را مطالعه و مبانی نظری آن‌ها را بررسی کرده‌ایم و بعد وارد بحث‌های رشد در اندیشه اسلامی شده‌ایم. علاقه‌مندان می‌توانند گزارش مربوط را که در اختیار شورای عالی انقلاب فرهنگی است، مطالعه کنند و در ادامه کار هم می‌توانند از کتاب «نظریه اسلامی رشد» بهره‌مند شوند.^۱

بنابراین اگر بنده در سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی درسی نبودم، اما همچنان دارم مأموریت‌های سازمان را دنبال می‌کنم. ضمن اینکه در این مدت تعداد زیادی از مقاله‌هایم نیز چاپ شدند.

مدتی هم در آستان قدس رضوی در پژوهشگاه آستان قدس بودم. آنجا هم گروهی با عنوان «تربیت دینی» تشکیل دادیم. آن پژوهشگاه یک

سرکار خانم دکتر جمیله علم‌الهدی (متولد ۱۳۴۴ شمسی)، دانشیار دانشگاه شهید بهشتی و بنیان‌گذار و رئیس پژوهشکده مطالعات بنیادین علم و فناوری در این دانشگاه است. وی پژوهشگر شناخته‌شده‌ای در حوزه تعلیم و تربیت است و تاکنون کتاب‌ها و مقالات متعددی منتشر کرده است. دکتر علم‌الهدی در سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی درسی وزارت آموزش و پرورش نیز سابقه همکاری دارد و از پژوهشگرانی است که هر از چندی در جمع همکاران سازمان حاضر می‌شود و دیدگاه‌های خود را درباره مسائل تعلیم و تربیت مطرح می‌کند.

روز پنجم اردیبهشت ۱۳۹۸ نیز وی در این سازمان زیر عنوان «نقش آموزه‌های فلسفه صدرایی در فرایند تربیت و یادگیری» آرای خود

برنامه تحول را با کمک دکتر باقری از دانشگاه فردوسی مشهد، تدوین کرده است و متناسب با این برنامه، تحول در مدارس امام رضا (ع) را اجرا می‌کند که اکنون در مرحله پیش دبستانی است. همچنین هفت برنامه پژوهشی با کمک آقای دکتر **تهرانچی** آماده کردیم.

اما نکاتی را که امروز خدمت شما عرض می‌کنم، مبتنی بر تجربه‌ای است که تاکنون داشته‌ام. اولین اثری که نوشتیم «سکولاریسم تربیتی» بود. بعد از آن، سه مقاله دیگر هم در این زمینه نوشتیم این موارد را عرض کردم تا برسم به این نکته که چگونه می‌توان از نظریه ملاصدرا برای تقابل با سکولاریسم تربیتی استفاده کرد.

اشاره کنم که در کتاب سکولاریسم تربیتی، بنده به این جریان تا قبل از انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ نظر داشتیم. اما بعد از پیروزی انقلاب اسلامی که امسال در چهلمین سال وقوع آن قرار داریم، سکولاریسم نه تنها ادامه پیدا کرد، بلکه پیچیده‌تر هم شد. یعنی انقلاب اسلامی سبب حذف تفکر سکولاریسم نشده است. می‌توان گفت: این یکی از ویژگی‌های انقلاب اسلامی است که همراه با رشد خودش، رقبایش نیز مجبور می‌شوند پیچیده‌تر عمل کنند.

یکی از جاهایی که به نظر می‌رسد سکولاریسم خیلی پیچیده عمل می‌کند، هم در مدارس و هم در دانشگاه‌ها، در بحث تربیت دینی و در تقابل با تربیت دینی است. لذا امروز می‌خواهم درباره داشتن یا نداشتن تربیت دینی صحبت کنم و اینکه اگر قرار است تربیت دینی داشته باشیم، باید چگونه باشد.

می‌دانیم که در حال حاضر تربیت دینی به معنای واقعی که همه ما را راضی و خاطر جمع کند، نداریم. آثار و چیزهایی از دین در تربیت وارد شده‌اند، ولی مبانی تربیت، تربیت دینی نیستند و اشکال‌هایی در کار داریم. یکی از اشکال‌های موجود که در مجامع علمی داخل و خارج کشور خیلی موضوع بحث قرار می‌گیرد، بحث رابطه «علم و دین» است.

رابطه «علم و دین»

این موضوع، بحث روز در مجامع علمی و رسانه‌ای است که: آیا می‌توان بین علم و دین رابطه‌ای برقرار کرد؟ بنده هم دچار پس‌لرزه این بحث‌ها در برخی از محافل و میزگردها شده‌ام.

اما می‌دانید که تعلیم و تربیت موضوعی بسیار تخصصی و حرفه‌ای است. درباره تعلیم و تربیت نیز مثل سایر علوم این سؤال مطرح است که: آیا علم تعلیم و تربیت می‌تواند اسلامی شود؟ اگر علم تعلیم و تربیت اسلامی نشود، آیا عمل تعلیم و تربیت اسلامی امکان تحقق خارجی دارد؟ اگر ممکن باشد، آیا قابلیت تعمیم دارد یا ندارد؟ خوشبختانه ما در عمل تعلیم و تربیت اسلامی سابقه خوبی داریم. از قبل از انقلاب اسلامی، جریان‌های تعلیم و تربیت اسلامی در مدارس مثل مدارس اسلامی، مدارس عابدزاده و مدرسه علوی شروع شده بودند. ما این جریان‌ها را در اثری که منتشر کرده‌ایم، آورده‌ایم که در حقیقت در مقابل جریان سکولار قرار داشت. با این حال، نقص بزرگ جریان تعلیم و تربیت اسلامی این بود که تجربیات انباشته آن، به یک گزارش عملی تبدیل نشد.

به یاد دارم که در خدمت آقای دکتر تورانی، در این زمینه دو بار نشست علمی ترتیب دادیم تا این تجربه‌ها را به علم تبدیل کنیم که قرار است حاصل آن نشست‌ها به صورت کتابی تدوین و منتشر شود. در هر حال آن جریان به صورت پرشور استمرار نیافت. در سال گذشته ما در آستان قدس رضوی، کنفرانسی برگزار کردیم. در این کنفرانس تجربه‌های برتر مطرح شدند. در کنار کنفرانس، پنل تخصصی هم داشتیم که از آن استقبال خوبی هم کردند. این موضوع آن قدر اهمیت دارد که پژوهشگاه آموزش و پرورش به سراغ این تجربه‌های ارزشمند برود و آن‌ها را به علم تبدیل کند.

در شورای عالی انقلاب فرهنگی هم صحبت‌هایی شد که دنبال این کار برویم، ولی پشتوانه مالی کافی نبود. برای مثال، تاریخچه رشته مدیریت خیلی از رشته‌های دیگر، نشان می‌دهد که تجربه‌های خود را به علم تبدیل کردند؛ از تجربه به سمت علم حرکت کردند. متأسفانه در ایران در روش‌شناسی‌های علمی از این نوع حرکت‌ها سراغ نداریم. یعنی نه تجربه‌نگاری می‌کنیم و نه از تجربه، گزارش علمی تدوین می‌کنیم. در پژوهشگاه یک جریان اقدام‌پژوهی راه افتاد، ولی سرانجام متوقف شد. به نظرم ما به نهضت روش‌شناسی نیاز داریم تا تبدیل تجربه به علم را پی بگیرد؛ حتی تجربه مدیران ارشد را. در هر صورت اگر بخواهیم علم تعلیم و تربیت دینی داشته باشیم، این یک راه است که باید آن را

این سؤال مطرح است که: آیا علم تعلیم و تربیت می‌تواند اسلامی شود؟ اگر علم تعلیم و تربیت اسلامی نشود، آیا عمل تعلیم و تربیت اسلامی امکان تحقق خارجی دارد؟ اگر ممکن باشد، آیا قابلیت تعمیم دارد یا ندارد؟



پیماییم.

شاید تعجب کنید، من که رشته‌ام فلسفه است، از این حرف‌ها می‌زنم، در حالی که باید مدافع روش‌های تحقیق اسنادی باشم نه تحقیق تجربی! در حالی که از **ملاصدرا** می‌توان همین نکته را یاد گرفت که باید از تجربه علم را آموخت. راه دوم، راهی است که از مبانی شروع می‌شود.

فلسفه‌ها؛ اصالت ماهیتی‌اند جز فلسفه‌صدرايي

احتمالاً قبلاً نیز از بنده شنیده‌اید، که تمام فلسفه‌ها اصالت ماهیت‌اند؛ چه فلسفه‌های ماقبل صدرايي و چه فلسفه‌های معاصر. یعنی تمام فلسفه‌هایی که ذیل فلسفه صدرايي نیامده باشند، اصالت ماهیتی‌اند و اصل را بر مقوله می‌گذارند نه بر هستی. لذا دچار همان نقص‌هایی هستند که ملاصدرا به آن‌ها حمله کرده است. اتفاقاً در این فلسفه‌ها در تبیین مبانی اسلامی دچار مشکل می‌شویم. از مهم‌ترین مشکلاتی که دچار می‌شویم، این است که با داشتن مقوله‌های مجزا، نمی‌توانید برای خداوند جایگاهی بیابید؛ زیرا خداوند جزو هیچ مقوله‌ای نیست. وقتی مقوله‌های بسته‌ای داشته باشید، جایی برای انسان هم نمی‌ماند. زیرا انسان موجودی فوق مقوله است. انسان موجودی آزاد و به‌شدت متحرک و متحول است.

بنابراین به نظر می‌رسد علم مدرن و فناوری مدرن متکی بر فلسفه‌های اصالت ماهیتی‌اند و در واقع در جایی که بخواهید براساس مبانی به تربیت دینی برسید، راه‌گیزی ندارید، مگر اینکه به فلسفه اصالت وجود پناه ببرید و به فلسفه حکمت متعالیه تمسک جویید. البته برخی تفکر ارتدوکسی دارند و می‌گویند بدون بهره‌گیری از فلسفه می‌توان از قرآن به هدف رسید که بنده در جای دیگری (در قم) در میزگردی در این زمینه، بحث مفصلی کرده‌ام که نگرش‌های ارتدوکسی به معنای «حسبنا کتاب الله» است و راهی برای اجتهاد و حتی ولایت باقی نمی‌گذارد. ما باید بپذیریم که در تنگناهای انسانی باید یکی از این پارادایم‌های فلسفی را انتخاب کنیم و هر کسی بگوید که می‌تواند از فلسفه فرار کند، حتماً در دایره فلسفه حرکت می‌کند. ما فرشته نیستیم، ما انسانیم و انسان اسیر آداب و رسوم، اسیر ذهنیت‌ها و اسیر زبان است. اسیر مقوله‌های ذهنی و اسیر تجربیات است. آنانی که فکر می‌کنند از فلسفه گریزان‌اند.

احتمال دارد، درگیر فلسفه تحلیلی یا فلسفه زبان یا درگیر فلسفه اگزیستانس شده باشند. نمی‌توان از فلسفه فرار کرد. در غیر این صورت ادعای معصومیت کرده‌ایم. یعنی می‌گویند: ما اشتباه نمی‌کنیم. می‌توانیم قرآن را با خواندن بفهمیم و احتمال خطا هم نداریم. این مقام مخصوص ائمه اطهار (ع) است. ضرورت ولایت به این دلیل است که ما گرفتار تنگناها می‌شویم و اگر این‌طور نبود، نیازی به ولایت نداشتیم. زیرا خودمان می‌توانستیم آنچه را پروردگار در کتاب آورده است، بفهمیم و عمل کنیم.

حکمت متعالیه

به هر حال، در میان این همه فلسفه، فلسفه‌ای که به نظر می‌رسد تا حالا موفق بوده، یعنی فلسفه حکمت متعالیه، برای ما مطرح است. البته می‌توان موفقیت این فلسفه را در کار شارحان و آموزه‌های آن دریافت. این ادعایی است که سال‌ها روی آن ایستاده‌ام و الان نیز مبانی همین ادعا را در رأس نظریه رشد قرار داده‌ایم.

یادآور می‌شوم که حکمت متعالیه در مقابل فلسفه‌های اسلامی نیست، بلکه نقطه کمال آن‌هاست؛ فلسفه ابن سیناست که رسیده به فلسفه ملاصدرا. فلسفه ملاصدرا هم در خودش نمانده، بلکه علامه طباطبایی (رضوان الله تعالی علیه) زوایه‌های جدیدی را در آن گشوده است و الان با علامه مصباح یزدی و علامه جوادی آملی نیز زوایای جدیدی از فلسفه صدرايي دارد باز می‌شود. از همه مهم‌تر، امام خمینی (ره) بخش‌های جدیدی از فلسفه صدرايي را باز کرده است. این نکته را به‌خوبی می‌توان در تقریرات و تدریس‌هایی که مرحوم امام (ره) از فلسفه ملاصدرا داشتند، پیدا کرد. من توفیق داشتم که هنگام تدوین نظریه رشد، از دیدگاه‌های امام راحل (ره) بهره‌های شایانی بگیرم؛ هم در طراحی الگوی رشد و هم در بحث‌های استعداد و نیاز.

ظرفیت فلسفه صدرايي

همه این‌ها را به دلیل ظرفیت فلسفه صدرا عرض می‌کنم که می‌توان براساس آن، جبهه مقاومت تربیت دینی را در مقابل تربیت سکولار طراحی کرد؛ نه فقط در تربیت دینی، بلکه در علم دینی و نه فقط در علوم انسانی دینی، بلکه در علوم پایه دینی. به این علت که در این حوزه‌ها تخصصی ندارم، آن‌ها را و می‌گذارم.

به دلیل ظرفیت
فلسفه صدرا
می‌توان
براساس آن،
جبهه مقاومت
تربیت دینی
را در مقابل
تربیت سکولار
طراحی کرد؛ نه
فقط در تربیت
دینی، بلکه در
علم دینی و نه
فقط در علوم
انسانی دینی،
بلکه در علوم
پایه دینی

ولی در حوزهٔ تعلیم و تربیت دینی که تخصص بنده است، نکاتی را باید بیان دارم:

تلقین تعارض بین علم و دین

نکتهٔ اول این است که دارند ما تلقین می‌کنند، علم را نمی‌توان دینی کرد و تعلیم و تربیت به‌عنوان علم را خیلی سخت می‌شود، دینی کرد. در حقیقت با این تلقین‌ها درصددند، به تفاوت‌ها و تعارض‌های بین علم و دین دامن بزنند. گروه‌هایی هستند که به تفاوت و تعارض بین علم و دین پرداخته‌اند؛ از جمله «پوزیتیویست‌ها».

فلسفه‌های پوزیتیویست سعی دارند، علم را چیزی متفاوت از ارزش تلقی کنند. گروه دوم، «ارتدوکس‌های دینی» اند که معمولاً علم را امری بشری و دین را امر الهی معرفی می‌کنند و امر بشری و امر الهی را غیرقابل جمع می‌دانند. گروه سوم اگزیستانسیالیست‌ها و ایده‌آلیست‌هایند که در دفاع از انسان، علم را مادی می‌دانند.

این سه گروه موفق شده‌اند رابطهٔ بین علم و دین را به هم زده و تخریب کنند. البته این موارد مربوط می‌شود به اوایل قرن بیستم. ولی در وضعیت کنونی، دربارهٔ رابطهٔ علم و دین، دیدگاه‌های بسیار پیشرفته‌ای وجود دارند. متأسفانه ما در این زمینه‌ها همیشه از نظر زمانی اختلاف حرکت داریم. برای مثال در مورد زن، غرب دارد خانواده‌گرا می‌شود، ولی ما داریم خانواده‌گریز می‌شویم. فیمینیست‌های ما خانواده‌گریز می‌شوند، زیرا به‌روز نیستند.

دربارهٔ علم نیز همین‌طور است. به این دلیل که اطلاعات ما به‌روز نیست، فکر می‌کنیم علم و دین تعارض دارند. بحث‌های تعارض علم و دین به اوایل قرن بیستم مربوط می‌شوند. الان اگر به بزرگ‌ترین فیزیک‌دان‌ها رجوع کنید، متوجه می‌شوید کلامیون مسیحی‌اند. این مطلب را به این علت عرض می‌کنم که وقتی به آستان قدس رفتیم، آقای رئیسی گفت: براساس سیرهٔ حضرت رضا (ع)، طرحی تهیه کنید و براساس آن گفت‌وگوی بین ادیان را بنیان بگذارید. طبق سیره کلامی حضرت رضا (ع) این طرح تهیه شد. وقتی به ادیان دیگر رسیدیم، ۴۰ نفر از کلامیونی را معرفی کردند که از فیزیک‌دانان بزرگ جهان امروز بودند. کلام ما در ایران با فیزیک قدیم همراه است و با فیزیک جدید همراه نیست. وقتی به این افراد رجوع کردیم تا موضوع گفت‌وگو مشخص شود، گفتند: تعلیم و تربیت باشد.

به خواست خداوند در این گفت‌وگو واقعاً در حوزهٔ تعلیم و تربیت و دانش تعلیم و تربیت دست برتر را داشتیم. و این گفت‌وگو همچنان ادامه دارد، زیرا حرف‌های ما به دلیل حرف‌های جدی که مطرح کردیم، جذاب بودند. گرچه ما در میان خود به ضعف‌های موجود اقرار می‌کنیم، ولی در گفت‌وگو با مسیحیان دست برتر را داریم. (بنده به پژوهشگاه آموزش و پرورش پیشنهاد می‌کنم، در این زمینه گفت‌وگوهای بین‌المللی تدارک ببینند). البته در حوزهٔ کلام ما عقب مانده‌ایم، در حالی که در مسیحیت کلام خیلی جلو رفته است؛ آن هم با استفاده از دانش تخصصی علم فیزیک.

مشترکات علم و دین

به هر حال آیا تعارضی بین علم و دین وجود دارد یا ندارد؟

یکی از دلایلی که می‌گوییم این تعارض وجود ندارد، آن است که به نظر می‌رسد علم نیز متأثر از ارزش‌هاست. این نکته را فلسفهٔ علم و جامعه‌شناسی علم ثابت کرده‌اند و نیاز به توضیح اضافی ندارد. بعید می‌دانم که شما هم شک داشته باشید که علم متأثر از ارزش‌ها و سلیقه‌های محققان جامعهٔ علمی نیست. بنابراین هم دین و هم علم متأثر از ارزش‌ها هستند.

اگر گفته می‌شود دین با تخیلاتی همراه است، علم هم با تخیلات همراه است. همان‌طور که در علم مرتب مدل‌سازی می‌شود و با این مدل‌ها چیزها فهم و تبیین می‌شوند، در دین هم امکان دارد از استعاره‌هایی استفاده کنید. البته با یادآوری اینکه: آیا این استعاره‌ها دور از حقیقت‌اند؛ مانند ادیان هندی؟ یا مانند استعاره‌های قرآنی یا استعاره‌های موجود در نهج‌البلاغه‌اند که متکی بر حقیقت‌اند و استعاره‌های غیرحقیقی نیستند؟ مقاله‌های خیلی زیادی منتشر شده‌اند که موضوع آن‌ها مشترکات علم و دین است. البته در این مقاله‌ها بیشتر روی کلام یهودی و مسیحی تمرکز کرده‌اند.

علم هم مثل دین، جهان‌بینی دارد

نکتهٔ مهم دیگر اینکه علم همواره به جهان‌بینی متکی است و دروغ بزرگ، دور دانستن علم از جهان‌بینی است. بخش اعظم دین نیز متکی بر جهان‌بینی است. توحید را جهان‌بینی دین می‌دانیم که تمام بخش‌های دیگر بر آن سوارند.

فلسفه‌های پوزیتیویست سعی دارند، علم را چیزی متفاوت از ارزش تلقی کنند. گروه دوم، «ارتدوکس‌های دینی» اند که معمولاً علم را امری بشری و دین را امر الهی معرفی می‌کنند و امر بشری و امر الهی را غیرقابل جمع می‌دانند. گروه سوم اگزیستانسیالیست‌ها و ایده‌آلیست‌هایند که در دفاع از انسان، علم را مادی می‌دانند.



این روایت را از مولا علی (ع) خوانده و شنیده‌ایم که: «عالم، انسان کبیر است و انسان، عالم صغیر!». اگر به همین آموزه امیرالمؤمنین (ع) توجه کنیم، استعاره «انسان» می‌شود، اما استعاره علم، استعاره علم، اما استعاره علم، «ماشین» است؛ تفاوت بر سر دو استعاره است و با این دو استعاره، جهان قابلیت فهم پیدا می‌کند

استاد شهید مرتضی مطهری در سخنانش به این مورد بسیار توجه می‌کرد، ولی با بی‌اعتنایی مواجه می‌شد. زمانی که در خارج از کشور مطرح شد، در داخل نیز بر آن تمرکز کردند که: علم مبتنی بر جهان‌بینی است؛ همان‌طور که دین هم مبتنی بر جهان‌بینی است. با این تمایز که اصل دین، جهان‌بینی است. البته جهان‌بینی این دو متفاوت است: جهان‌بینی علم، جهان‌بینی سیستمی است و سیستم‌های هوشمند خودکار دارند که آخرین پیشرفت‌های جهان‌بینی علمی را جهت می‌دهند. این گزاره را توسعه می‌دهند که عالم پر از سیستم‌های هوشمند خودکار است و انسان نیز سرشار از سیستم‌های هوشمند خودکار است. لذا عبارت سیستم‌های هوشمند، خودکار یا زوج، مفهومی است که کل جهان‌بینی علم را در بر می‌گیرد و همه علم بر این گزاره استوار است. به عبارت دیگر، «استعاره ماشین» استعاره‌ای است که علم به‌عنوان اصل آن را پذیرفته است و با آن جهان را می‌فهمد.

استعاره انسان در برابر استعاره ماشین

حال به حکمت متعالیه بر می‌گردیم. در حکمت متعالیه استعاره‌ای که می‌توان با آن جهان را فهمید، «انسان» است. اصطلاح «انسان کبیر» را شنیده‌اید و این روایت را از مولا علی (ع) خوانده و شنیده‌ایم که: «عالم، انسان کبیر است و انسان، عالم صغیر!». اگر به همین آموزه امیرالمؤمنین (ع) توجه کنیم، استعاره دین، «انسان» می‌شود، اما استعاره علم، «ماشین» است؛ تفاوت بر سر دو استعاره است و با این دو استعاره، جهان قابلیت فهم پیدا می‌کند. بدین ترتیب، اگر با جهان‌بینی علمی بخواهید تربیت علمی را محقق کنید، مرتب از سیستم و سازوکار می‌گویید. در کتاب‌ها مرتب به این سیستم بر می‌گردید. به نظر می‌رسد آن نقطه سکولاری که باید زده شود، سیستم و سازوکار است. این موضوع را در مقاله‌ای که چند سال پیش نوشته و منتشر کرده‌ام، گفته‌ام: عنوان مقاله هم «بازتعریف عقل» است. اینکه گفته‌ام، سکولاریسم بسیار پیچیده عمل می‌کند، به این دلیل است که انسان مذهبی هم وقتی می‌خواهد، این را بفهمد از استعاره سیستم و سازوکار بهره می‌گیرد. سیستم‌های هوشمند و خودکار جایی برای

انسان به‌عنوان موجود مختار باقی نمی‌گذارند و از آن مهم‌تر، جایی برای خداوند قائل نمی‌شوند. اکوسیستم هوشمند ما جایی برای خداوند نمی‌گذارد.

اینجاست که می‌توانیم به نقد طبیعت‌گرایی بپردازیم. طبیعت‌گرایی که علم بر آن سوار شده، طبیعت‌گرایی مدرن است، اما طبیعت‌گرایی که در دوران پیش مدرن وجود داشت، سکولار نبود. هیچ کس به اندازه دین اسلام طبیعت‌گرا نیست و هیچ کس به اندازه ادیان شرقی و تفکر شرقی، طبیعت‌گرا نیست. طبیعت شرقی، طبیعت حکیمانه است و طبیعتی است که با استعاره انسان قابلیت تحقق پیدا می‌کند. طبیعتی است که ولی زمان و ولی عصر (ع) دارد. این طبیعت تحت مدیریت ولی قرار دارد. لذا این مفهوم با درک سیستم علم جدید هیچ سازگاری ندارد. در علم جدید، سیستم هوشمندی دارید که به ولی عصر نیازی ندارد. به انسان کبیر و به خداوند نیاز ندارد، زیرا هوشمندانه حرکت می‌کند. جریان خودکاری است که دارد به پیش می‌رود.

نفوذ سکولاریسم و لایه‌های عمیق فلسفه

به این دلیل است که عرض می‌کنم سکولاریسم در لایه‌های عمیق فلسفی، دارد ما را می‌زند و در علم تعلیم و تربیت و در علوم انسانی به شدت نفوذ دارد لذا در این عرصه از استعاره‌ای به وفور استفاده می‌شود که با تفکر اسلامی تعارض جدی دارد. اما در تفکر دینی که آن را با استعاره انسان می‌فهمیم، طبیعت هوش، ذهن و ایمان دارد، به تسبیح خداوند می‌پردازد: «سبح لله ما فی السماوات و الارض» و واکنش دارد: «اذا زلزلت الارض زلزالها...» خبر و گزارش می‌دهد و نظارت می‌کند. بنابراین اگر بخواهیم با جهان‌بینی اسلامی از طبیعت تعریفی ارائه بدهیم، کاملاً متفاوت است. یا اگر بخواهیم طبیعت را به دانش آموز معرفی کنیم نیز متفاوت خواهد بود. چطور می‌شود در کلاسی سوره «اذا زلزلت» درس دارد و در کلاس زمین‌شناسی، زمین را به‌عنوان صاحب سیستمی از سیستم کیهانی معرفی کرد. بنابراین ملاحظه می‌کنید که سکولاریسم در متن تربیت مدارس و در تفکر ما مذهبیون رواج دارد و با این تفکر نمی‌توان تربیت دینی واقعی را معرفی کرد و رواج داد؛ مگر اینکه با اجزا و عناصر فلسفه‌ای که سکولار است و عمیقاً نفوذ کرده‌اند، مبارزه

کنیم.

ساختارگرایی

یکی از آن اجزا و عناصری که دوست دارم با شما در میان بگذارم، «ساختارگرایی» است. ساختارگرایی را در کتاب اخیرم به عنوان «اصالت ماهیت» به شدت نقد کرده‌ام. در اصالت ساختار، اصالت ماهیت سنتی را دوباره زنده کرده‌ایم و در جایی که نتوانسته‌ایم تبیین‌های دقیق‌تر ارائه دهیم، ساختارها را به رسمیت شناخته‌ایم و به آن‌ها اصالت داده‌ایم. برای مثال، نتوانسته‌ایم ادامه نفس انسانی را در جامعه تعریف کنیم، لذا همه را مقوله‌ای دیده‌ایم و انسان‌ها را افرادی دیده‌ایم که به محدوده جسمشان منحصر می‌شوند تمام وجودشان در همین محدوده جسم است. به این علت که نتوانسته‌ایم با تبیین‌هایی تداوم انسان را در زندگی اجتماعی نشان دهیم، به اصالت ساختار پناه برده‌ایم. اصالت ساختارها پدیده‌های ذهنی‌اند، همان‌طور که ماهیات پدیده‌های ذهنی و مبتنی بر ساخت‌وسازهای انسانی‌اند. این‌ها فرضیه‌هایی هستند که کمک می‌کنند بهتر بفهمیم. اما آن قدر به آن‌ها اصالت بخشیده‌ایم که الان فکر می‌کنیم موجودات واقعی‌اند. برای مثال، از سازمان، تصور موجود واقعی داریم، در حالی که سازمان مبتنی بر قراردادهایی است که ما برای آن تعریف کرده‌ایم. وجود واقعی نیست، بلکه یک توافق همگانی است.

استعاره‌های جایگزین

به نظر می‌رسد، یکی از آموزه‌های فلسفه صدرایی که می‌تواند با این جنبه مقابله کند، نقد فلسفه ساختارگرایی به معنای یک قرارداد است و به دلیل قراردادی بودن، اعتباری است. در مقابل آن، وجودهای واقعی و عینی قرار دارند که از آن‌ها به عنوان «انسان» یا «نفس انسان» یاد می‌کنیم. البته این موضوع لوازمی دارد که در این فرصت نمی‌توان به آن‌ها پرداخت.

پس بنده حداقل دو مفهوم فلسفی را که در حوزه تعلیم و تربیت وارد شده‌اند و در تفکر تربیتی عموم استادان و کارکنان حوزه تعلیم و تربیت وجود دارند و در ذهن معلم شکل می‌گیرند و منتقل می‌شوند، تبیین کرده‌ام؛ یکی مفهوم سازوکار و استعاره سیستم است و دیگری فلسفه اصالت ساختار یا ساختارگرایی است که می‌شود از طریق فلسفه صدرایی، به آن‌ها انتقاد کرد و

می‌توانیم جایگزین هم بکنیم. در مورد استعاره سیستم ما با استفاده از آموزه‌های دینی و آموزه‌های حکمت متعالیه و آموزه‌های عرفانی، دو استعاره جایگزین خواهیم داشت که یکی «انسان» است و دیگری «آفتاب».

استعاره‌ای که عرفا و حکمت متعالیه خیلی از آن استفاده می‌کنند، استعاره نور و آفتاب است که در جاتی و تشکیکی دارد و از آن در استعاره گفت‌وگویی می‌توان استفاده کرد. در مقابل استعاره ساختار هم پیشنهاد می‌کنم، ما از «نفس اجتماعی» حرف بزنیم که در مقابل نفسی است که به شخص نسبت می‌دهیم. نفسی است که در جامعه جریان دارد. مشابه آن را می‌توان در بحث ولایت و نفس ولی عصر (عج) نشان دهیم که همه جهان در او به وحدت می‌رسد. در مقامات پایین‌تر از نفس‌های بزرگ و برگزیده، مثل **امام خمینی (ره)** می‌توانیم یادآور شویم که تمام تعارض‌ها در او به وحدت می‌رسند و لذا می‌تواند وحدت و حرکت به وجود آورد و جامعه را به پیش ببرد. در موقعیت‌های مدیریتی و پایین‌تر ممکن است ما به نفس‌های برگزیده نرسیم، ولی امکان اشتراک نفسانی داشته باشیم که بازمدلی را که پیشنهاد می‌کنم، از آن به جای مدل‌های کارخانه‌ای و سازمانی استفاده کنیم، مدل خانواده است. در خانواده نفس‌ها چنان به هم نزدیک می‌شوند و در هم ادغام می‌شوند که گویی یک نفس مشترک شکل می‌گیرد. در خانواده بین پدر و مادر و فرزندان چنان ارتباطات عاطفی قوی می‌شود که گویی یک نفر است که دارد حرکت می‌کند. چنین وضعیتی را می‌توان در جامعه هم پدید آورد.

به نظر می‌رسد به جای ضوابط و قواعدی که ساختارهای سازمانی و کارخانه‌ای بر آن استوارند، می‌توانیم عواطف اجتماعی را مطرح کنیم که نمونه‌های مثبت آن را مثل «انقلاب اسلامی» و نمونه منفی آن را مانند «داعش» داریم و در آن‌ها جهان‌های عاطفی شکل می‌گیرند و تعهداتی را به وجود می‌آورند که می‌تواند به راه انحراف یا به راه درست برود.

بنده خیلی موجز و مختصر بیان کردم، ولی اگر کسی خواست می‌تواند به کتابم رجوع کند و در آنجا در ۱۰۰ صفحه توضیح داده‌ام. والسلام علیکم ورحمة الله...

پی‌نوشت

۱. یادآور می‌شود، کتاب مورد اشاره دکتر علم‌الهدی با عنوان کامل «ظرفه اسلامی رشد انسان» منتشر و مراسم رونمایی از این کتاب روز ۹۸/۴/۳۱ در دانشگاه شهید بهشتی برگزار شد.